گامی به سوی تهذیب، محبت و انس با خدا

پدید آورنده : نامشخص ، صفحه 14

آن چه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان حضرت آیة الله علامه مصباح یزدی «دامت برکاته» در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ 25/7/86 ایراد فرموده اند. باشد تا این رهنمودها چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما باشد.

در شرح مناجات های خمسه عشر می رسیم به مناجات محبین. طبعا محور بیانات در این مناجات، مسئله محبت خداست. این مناجات با این دو عبارت شروع می شود:

اِلهی مَنْ ذَ الَّذی ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِکَ، فَرامَ مِنْکَ بَدَلاً، وَ مَن ذَ الَّذی أنِسَ بِقُرْبِکَ، فَابْتَغی عَنْکَ حِوَلاً؛ خدایا! کیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و در صددِ جانشینی برای تو باشد؟! و کیست که به قرب تو انس گرفته باشد و بخواهد از این حالت منصرف و به حالت دیگری منتقل شود؟!

این سؤال به اصطلاح استفهام انکاری است. یعنی اگر کسی شیرینی محبت تو را چشیده باشد، به دنبالِ بدلی برای تو نخواهد رفت و غیر از تو را دوست نخواهد داشت و اگر کسی با تو انس بگیرد، حالتِ دیگری را غیر از انس با تو نمی پسندد.

لذت حب و انس و عدم آن

حضرت سجاد «علیه السلام» می خواهد به ما بفهماند آن کسانی که بهره ای از محبت خدا نداشته و یا دل به غیر از خدا بسته اند، برای این است که شیرینیِ محبت خدا را نچشیده اند؛ چرا که اگر چشیده بودند، سراغ چیز دیگری نمی رفتند. یعنی آنقدر انس با خدا لذیذ است که اگر کسی با او انس گرفت دیگر نمی خواهد از او جدا شود. نشانه این که ما دنبال محبت خدا نیستیم، و در صددِ انس با خدا نیستیم این است که خداوند امر فرموده که روزی چند دقیقه در پیشگاه او بایستیم و با او انس بگیریم، ولی این کار برایمان خیلی سنگین است؛ «و إنَّها لَکَبِیرَةُ إلاّ عَلَی الخاشِعِینَ» و نیز می دانیم کسانی هستند که اهل محبت خدا هستند و انس با خدا مانع می شود از این که با چیزهای دیگر انس بگیرند؛ سؤال می شود چه کنیم ما هم شباهتی به آن ها پیدا کنیم؟ اگر صد در صد هم نه، دست کم مزه اش را بچشیم و ببینیم چیست؟

معرفت، کلید محبت

وقتی به خودمان مراجعه می کنیم، می بینیم زمینه محبت و انس در ما وجود ندارد. مثلاً اگر در خانه نشسته باشیم و جلویمان تلویزیون باشد، خیلی دوست داریم فورا تلویزیون را روشن کنیم و این کانال و آن کانال را تماشا کنیم؛ خسته هم نمی شویم! حتی بعضی بچه ها و شاید بعضی بزرگ ترها بعضی از این فیلم های کارتونی را ده بار دیده اند اما باز هم برای یازدهمین بار می نشینند و می بینند. انس دارند! اما اگر بخواهیم آماده بشویم و دو رکعت نماز با حضور قلب بخوانیم، نمی شود، یا یک صفحه قرآن با تدبر بخوانیم؛ حالش نیست. دنبال بهانه ای می گردیم تا سراغ کار دیگری برویم. آن کشش و جاذبه ای که ما را به سوی عبادت و انس و محبت واقعی با خدا ببرد، نیست. چه کنیم؟ سؤال ساده اش این است که چه کار کنیم تا خدا را دوست بداریم؟ اگر خدا را دوست داشتیم آن وقت دوست داریم که با او تماس و انس بگیریم و از عبادتش لذت ببریم.

در یک حدیث قدسی حضرت موسی «علیه السلام» در حال مناجات با خداوند بود. خدا فرمود: حَبِّبْنِی اِلی خَلْقِی؛ ای موسی کاری کن تا بندگانم مرا دوست بدارند. موسی عرض کرد چه کار کنم؟ خطاب شد نعمت های من را برایشان بیان کن و به یادشان بیاور. این فطری انسان است که اگر کسی به او خدمت کند، او را دوست خواهد داشت. انسان ها توجه ندارند که خدا چه نعمت هایی به آن ها داده است. ارزش نعمت ها را نمی دانند. برای همین محبتشان نسبت به خدا کم است. هر قدر انسان توجهش به نعمت های خدا بیشتر شود به همان اندازه خدا را بیشتر دوست خواهد داشت. تعداد نعمت های خدا برای هر فرد، میل به بی نهایت دارد، چه رسد برای همه افراد. هر چه انسان بیشتر بیندیشد، بشناسد و بداند که این ها را خدا به او داده، او را بیشتر دوست خواهد داشت.

توجه متمرکز و مستمر

اما چرا یک وقت هم که حالتِ محبتی در دلمان پیدا شد، باز فراموش می شود؟ نظیر این که آدم در محبت های عادی وقتی نسبت به کسی محبت پیدا می کند، صرف این که بداند او چه صفات خوبی دارد، کافی نیست برای این که دوستش بدارد، ولو خوشش بیاید. دوست داشتن به این معناست که اگر محبوب را نبیند، دلش برای او تنگ می شود و در مقام این بر می آید که به سراغش برود و اظهار کوچکی کند. دوست داشتن لوازمی دارد. در مقابلش اگر انسان بخواهد یک حالتِ ثبات در دوست داشتن داشته باشد، باید علاوه بر دانستن خوبی ها و خدمت ها، یک توجهِ متمرکز و مستمر داشته باشد. اگر انسان هر روز بتواند به آن منشأ محبت توجه کند، باعث می شود که محبت در دلش ثابت بماند تا دیگر نتواند از بند آن محبت آزاد شود. پس غیر از دانستن نعمت های خدا، توجه مستمر لازم است، «اذْکُرُوا اللّهَ کَذِکرِکُم آباءَکُم أو أشَدًّ ذِکْرا» توجه هر چقدر متمرکزتر باشد و هر چه استمرار بیشتری داشته باشد، محبت بیشتری پیدا می شود.

زدودن غبار

وقتی دوست داشتن چیزهای دیگر غالب شد، محبت خدا کمرنگ می شود. تا جایی که ناگهان می بیند حتی یاد خدا هم چنان لذتی برایش ندارد. نماز خواندن، زیارت پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و ائمه اطهار «علیهم السلام» هم چندان جاذبه ای برایش ندارد. برای این است که شهوات، عوامل نفسانی و گرایش های شیطانی آمده و جای محبت خدا را گرفته است. «ما جَعَل اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ» ظرفیت محبت در قلب و دل انسان محدود است. همه چیز در آن جا نمی شود. برای رسیدن به محبت خدا، باید اول به نعمت های خدا توجه کنیم؛ به چیزهای خوبی که به ما داده و الطافی که به ما داشته است.

یکی از نعمت هایی که باید همیشه بدان توجه داشته باشیم، این است که خداوند زود ما را به خاطر اعمالمان کیفر نمی کند و با توبه و استغفار گذشت می کند. وسایلی را فراهم می کند تا به طرف او کشیده شویم. تنها همین نعمت های ظاهری نیست که خدا در اختیار ما قرار داده است. تدبیرهایی که خدا می کند تا انسان از شیطان و عوامل فساد به طرف نور کشیده شود، ارزشش از نعمت های محسوس خیلی بیشتر است. ما حالا قدرش را نمی دانیم، اما وقتی توجه پیدا کنیم طبعا خدا را دوست خواهیم داشت؛ به شرط این که این توجه استمرار داشته باشد و حتی المقدور سعی کنیم تمرکز پیدا کنیم. باید این دو عامل به معرفت به خوبی های خدا، ضمیمه شود.

انسان باید سعی کند در آن حالی که به خدا توجه دارد، به چیزهای دیگر توجه نداشته باشد. مطلوب بودن حضور قلب در نماز، برای این است که آدم تمرکز داشته باشد تا در ذهنش کارها و هوس های دیگر رژه نرود. اگر تمرکز پیدا کرد، اثر آن چیزی که به آن توجه کرده مضاعف خواهد شد. این ها برای این است که خدا را بهتر بشناسیم و خوبی هایش را بهتر درک کنیم، تا بعد به اندازه درکمان با شرایطِ خاصش نسبت به خدا محبت پیدا کنیم.

ادراک حُسن

ولی محبت خدا منحصر به این راهی که عرض شد، نیست. بندگانی هستند که چون خدا خودش صفات خوبی دارد دوستش دارند. صرف نظر از این که آن خوبی ها به آن ها رسیده باشد یا نه، این ها در واقع در افعال خدا فکر می کنند. البته این کارِ لطیف تر و عمیق تری است و کار هر کسی هم نیست. غالبا وقتی بخواهیم صفات خدا را درک کنیم، باید صفات فعلی اش را، در ارتباطی که با ما دارد درک کنیم. اما آن صفاتی که مربوط به ذات خداست، مانند درک کمال محض بودن خدا، جمال محض بودن، نداشتن هیچ نقص و عیب، کار مشکل تری است. مثلاً اسم یک شخصی را بشنوید که کمالاتی یا نبوغی دارد؛ (مثل حاتم طایی که حتی چیزی از او به ما نرسیده است) همین اندازه انسان دوستش دارد. یا اگر کسی خیلی عادل بوده، ولو عدلش به ما هم نرسد، اما وقتی بدانیم چقدر عادل است - مانند حضرت امیر المؤمنین «علیه السلام» - محبتش در قلب ما نفوذ می کند. اصلاً همین محبت هایی که داریم غالبا از همین راه هاست.

از این که پی می بریم صفات عالی و خوبی که در اهلبیت «علیهم السلام» وجود داشته است؛ ولو آن آثار بالفعل به ما نرسیده باشد، همین که آدم بفهمد امیر المؤمنین «علیه السلام» وارد خانه ای شد و برای پیرزنی تنور روشن کرد و نان پخت و بچه هایش را نگه داشت، در دل انسان احساس محبت فوق العاده ای پیدا می شود. این ها در واقع فکر در صفات است؛ این بالاتر از این است که انسان به خاطر این که احسانی به خودش شده کسی را دوست بدارد. او را دوست می دارد، چون خوب است؛ نه چون به من خوبی کرده! آن اولی مستوجب شکر است و این مستوجب حمد. محبتش هم لطیف تر و ثابت تر و ارزشمندتر است. اکنون اگر کسانی این گونه شدند خدا به آن ها چه می دهد و به چه انوار و حقایق و معارفی نایل می شوند؟ او می داند و بس!

پس باید به هر اندازه که می توانیم معرفتمان را نسبت به خدای متعال زیاد کنیم. اگر معرفت به افعالش نسبت به خودمان پیدا کنیم، بعد سایر افعال خویش و بالاخره صفات جمال و جلال الهی، عظمت الهی و رحمت عام او و نیز رحمت های خاصی را که نسبت به اولیایش دارد، درک کنیم، محبت ما در هر قدم بیشتر می شود.

ادراک کمال

از این ها یک مرحله تجریدی تر و انتزاعی تری هم هست. اگر چه ما شاید به آن نایل نشویم، اما بد نیست انسان این چیزها را بداند که اقل نفعش این است که ما به آنچه داریم خیلی مغرور نمی شویم. آن محبت انتزاعی تر، از این جا پیدا می شود که عده ای بتوانند یک نوع قدرت عقلانی و قوت عاطفی پیدا کنند که بتوانند درک کنند، آنچه لایق دوست داشتن است کمال وجود است. ما هر موجودی را که دوستش داریم برای این است که یک کمالی در او سراغ داریم که از آن کمال خوشمان می آید. اگر بدانیم یک موجودی کمالش صد برابر این موجود است، باید به طور طبیعی او را صد برابر دوست بداریم. اگر درک کنیم که خداوند کمال مطلق و بی نهایت است، لازمه اش محبت بی نهایت به اوست و با هیچ محبتی قابل مقایسه نیست. ولی ما تازه آن وقتی که به خدا محبت پیدا می کنیم، آن قدرها قوی نیست که بر محبت دیگران بچربد. آن هم می شود یکی از محبوب ها!

محبت خدا حد نصابی دارد که آن را خدا در قرآن معین کرده است؛ آن اندازه ای از محبت خدا واجب است که محبت دیگران مانع از اطاعت خدا نشود.

تزاحم محبوب ها

تزاحم محبت ها موقعیت دشواری را پدید می آورد. فرض کنید کسی همسرش را دوست دارد، بچه اش را هم دوست دارد، دوستان دیگری هم دارد که طبعا می خواهد خواسته هایشان را عملی کند؛ اگر این ها مانع از انجام تکلیف شرعی واجبش شد؛ یعنی اگر بخواهد این ها را عملی کند، باید از مال حرام استفاده کند، یا باید وقت تکلیف واجبش را برای آن بگذارد، در معرض سقوط است. نظیرِ جایی که بین یک تکلیف شرعی و راضی کردن یکی از محبوب ها تزاحم می شود و بالاخره آن جایی که جهاد واجبی برای انسان متعین باشد، ولی همسر یا بستگان راضی نیستند، یا به کسب و کار لطمه می خورد و از آن طرف محبت خدا را هم دارد! چه بسا محبت این ها غالب شود بر محبت خدا؛ انسان در این جا مورد تهدید است، «قُلْ إنْ کانَ آباؤُکُم وَ أبْناؤکُم وَ إخوانُکُمْ وَ أزْواجُکُم وَ عَشِیرَتُکُم وَ أموالٌ اقْتَرَفْتُمُوها و تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنَ تَرْضَوْنَها أحَبَّ إلَیْکُم مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأتِی اللّهُ بِأمْرِهِ»

تهدید خیلی شدید است؛ منتظر عقوبت خدا باشید! نمی گوید این ها را دوست نداشته باش، اما نه آنقدر که بر محبت خدا بچربد. این حدّ نصاب محبت خداست که واجب است؛ یعنی آدم خدا را به اندازه ای باید دوست داشته باشد که دوستی سایر اشیا آن چنان غالب نشود که باعث ارتکاب گناه یا ترک واجب بشود.

حد اعلای محبت

حدّ بالایش را هم در قرآن می فرماید: «وَ الَّذینَ آمَنُوا أشَدُّ حُبَّا لِلّهِ»

مؤمنین حُبّشان نسبت به خدا از همه چیز شدیدتر است. نمی فرماید فقط خدا را دوست دارند؛ اگر این طور باشد، به قول آن آقا، علی می ماند و حوض! اگر قرار بود مؤمن خدا را دوست داشته باشد و ذره ای از محبت غیر خدا در دلش راهی نداشته باشد مگر این که همان هم در مسیر و به خاطر خدا باشد، این را فقط باید در حضرت علی «علیه السلام» جستجو کرد. اکثر مؤمنین به این حد نمی توانند دلشان را خالص و مخصوص خدا کنند. ولی دست کم به این اندازه باید باشد که محبت خدا، مغلوب محبت های دیگر نباشد.

پی نوشت ها:

1. سوره بقره (2) آیه 45.

2. مستدرک الوسائل، ج 12، ص 240، باب استحباب الدعاء إلی الایمان، روایت 6.

3. سوره بقره (2) آیه 200.

4. سوره احزاب (33) آیه 4.

5. سوره توبه (9) آیه 24.

منبع: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی «ره معاونت فرهنگی تربیتی»